

## بسم الله الرحمن الرحيم

### تلگرافی از علم کوه

کمتر از ده دقیقه دیگر از میدل باس پیاده خواهیم شد و این سفر ورزشی، تفریحی و... به پایان خواهد رسید. در خیابان سید محمد هستیم، چشمم به "سنگ عشق علی" افتاد. همان سنگی که سالیان نه چندان دور، قله مباحات و افتخارم در کوهنوردی موقع زیارت سید محمد بود. چنان باد به غبغب می انداختم که گویی "علم کوه" دومین قله کشور را فتح کرده ام

ارتفاع ده دقیقه ای به سنگ عشق علی کجا و "علم کوه" کجا؟!

چه خوش دوستی و رفقاتی است با دوستان کوهنوردی که با آنها بودن شور و شمع جوانی است و چقدر متاسفم از اینکه زودتر از اینها، با آنها همراه نبودم، و چه احساس خوبی دارم که بعد از این سفر لذت بخش، دیگر قله برایم "غول" نیست.

مار پیچیده و خوش خط و خال جاده چالوس از خاطره انگیزترین قسمت‌های شروع سفرمان بود. آنقدر مست آن همه زیبایی شده بودیم که وقتی در قسمتی از جاده برای استراحت ایستادیم، آقای راننده نه چندان بازی گوش و شنگول هم، فیلش یاد هندوستان کرد و شروع به آب بازی و آب پاشی نمود.

مقصدمان کلاردشت، فدارسیون کوهنوردی است.

این تازه ابتدای راه است. طی طریق یک و نیم ساعته با نیشان در مسیر پر دست انداز و سنگلاخی، شاید یکی از سخت ترین قسمت سفرمان باشد. به "تنگه گلو" آخرین نقطه سوار بودن و اول کوهنوردی رسیدیم.

اولین چیزی که هنگام پیاده شدن به چشم می آید، آب خروشان است که در ته دره ای که از ما دور نیست از زیر برف های کهنه ی تل انبار شده ای که دیگر برف نیست، بلکه یخ است، می گذرد. در قسمت هایی از این سقف یخی شکسته شده، آب می خروشد و سردی خود را به رخ می کشد.

اما در این لحظه نه اولین هستیم و نه آخرین، چنانچه قبل از ما عده ای به هم‌آوردی با کوه شتافتند و بعد از ما هم همچنان.

نکته قابل توجه، احساس حقارت و شاید جسارتی که مرا فرا گرفته بود و آن دیدن زنهایی که کمر همت بسته و با کوه دست به پنجه شده اند.

بیست نفریم ادعای هر "امتحان پس نداده" ای که خود را بیست می داند، شاید هم "کری خوانی" ابتدای راه باشد، تا ببینیم چند می شویم؟!

قبل از اینکه با کوه گلاویز شویم نماز ظهر و عصر را خواندیم.

امام جماعت، جوگیر شده، بین دو نماز می گوید، ((آب کردن شکم انگیزه ای نبود که مرا به اینجا بکشاند، بلکه تصور یک جنگ کوهستانی و چریکی در این وانفسای آخرالزمان که هر زمان ممکن است ما را به سوی خود بخواند وهمچنین کسب آمادگی جسمانی علاوه بر آمادگی نفسانی، که مدام ادعای تعجیل در فرجش را داریم)) با چنین احساسی کار را شروع کردیم. کوهنوردی حدود دو ساعته تا حصار چال با کوله پشتی حداقل ده کیلویی، احساسی در عضلات پشت پا ایجاد می کند شبیه آستانه انفجار.

حصار چال دشتی محاصره شده بین قلل، در ارتفاع بیش از سه هزار متری. پهنه سینه ای از طبیعت زیبای خلقت که مادرانه تو را به آغوش می خواند. مکانی است برای "هم هوایی".

هم هوایی اصطلاحی کوهنوردی است به معنای هماهنگ شدن بدن برای تحمل ارتفاع زیاد و شرایط فشار هوای کم، که اولین نشانه اش منگی و سر درد است که اغلب افراد در ارتفاع زیاد دچار آن می شوند، و برای افراد مبتدی مثل من شاید شدیدتر و طولانی تر باشد. چنانکه شد. همین جا چادر زدیم تا شب را در آنجا بیتوته کرده و سحر فردا(یکی و دو ساعت قبل از اذان صبح) راهی فتح قله شویم.

اما دریغ! که قرص های زیاد و متعدد هم باعث نشد تا سحر فردا حالم روبه راه شود. ولی خوشبختانه یا متاسفانه من تنها نبودم که از قافله عقب ماندم و از جمع بیست نفره، پانزده نفر عزم قله کردند. ۱۵ مضربی از ۳۰.

۳۰ مرغ افسانه ای که برای دیدن مراد کامل خود (سیمرغ) تا "قله" کوه قاف رفتند و سیمرغ خویش را یافتند. پانزده نفر بودند، سی نفر نبودند ولی مضربی از ۳۰ بودن هم عشق است و البته نشانه. نشانه از اینکه درست آمده ایم اما تا ۳۰ هم چنان مانده و همچنان در پيله لاف خود محصوریم تا مگر سیمرغ مان بالمان را بگشاید.

حدود ۴ ساعت صعود و ۲ ساعت فرود، زمان کار زار دوستان نیم ۳۰مرغمان بود. ساعت ده و نیم صبح بود که از دور یکی یکی نمایان شدند.

بی تابانه و با چاشنی شرمساری از خود، منتظرشان بودیم تا از احوال قله بپرسیم. علم کوه با ارتفاع ۴۸۵۰ متری مانند دماوند تک قله نیست، بلکه رشته ای است و باید گفت: قلل علم کوه که بلندترینشان ۵۰متر بلندتر است. از میدل باس پیاده می شویم در حالی که هیچ کس به استقبالمان نیامده، کوله به دوش راهی خانه می شوم و رکورد جدیدم بعد از "سنگ عشق علی" را در ذهنم مزمره می کنم. امیدوارم این پیش غذایی برای رکوردهای بعدی باشد. ان شاءالله



جاده چالوس



فداریون کوهنوردی (کلاردشت)



سوار بر نیسان (فداریون تا تنگ گلو)



یخچالهای برفی



مسیر حرکت (تنگ گلو تا حصار چال)



منقه حصار چال



صعود از حصار چال تا قله



قله علم کوه

